ا

المجالس الحسنية

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله والصلوة والسلام علی رسوله محمد واله اجمعین من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین امین اما بعد فیقول العبد الفقیر الی رحمة الله الصمد الشیخ محمد الحسنی هذه المجالس الحسنیة لله الحمد والمنة اولا واخرا ظاهرا وباطنا

المجلس چون سعادة قدم بوس حاصل شد شیخ ما قطب الاولیاء شیخ الاتقیاء المتصف باوصاف الله المتخلق باخلاق الله الفانی فی الله الباقی بالله محمد ابن احمد ابن نصر المعروف بشیخ حسن محمد بن شیخ میا بجیو بن شیخ نصر المستفیض من مولاه النصیر اید الله اللطیف بلطفه الخفی والجلی امین فرمودند واتموا الحج والعمرة لله یعنی لذات الله کعبه بمحبوبیت ملک هرکه ملاقه ملک خواهد کرد بگرد خانه او میگردد بدین نیت بکدام طرف و بدین ملک شود بعده فرمودند در طواف هفت شوط چرا اند پس فرمود هفت صفة سبحانه تعالی را ذاتی اند پس خانه بهر یک شرط هر یک صفة را میخواهد بعده فرمود

صفا

صفا و مروه بجو جایگی الحیوة العلم الارادة القدرة السمیع البصر الکلام
پیش خانه ملک می شود گاه گاه دران جا ملک می نشیند زیرا چه ان
هر دو از شعایر الله تعالی اند باز مود در صفا و مروه هفت سعی چرا
شد زیرا چه تجلیات سبحانه تعالی در مرکزه عز مکرره است پس هفت
سعی از جهت هفت صفت است بعده فرمود عرفه بجو جایگی ملک دران
جا بار عام میدهد پس مردمان دران جا جمع میشوند هر وقت که ملک تعین
کرده است پس هر وقت که ملک بار عام میدهد خود را زینت میکند
بسیار زینت کردن بدان سبب تسبیح در عرفه نشد زیرا چه حصول تجلی
دران جا بکمال می شود بعده فرمود احرام بجو استعداد که از جهت
دیدن ملک میکند بجوب جامها پس استعداد در دیدن سبحانه و تعالی
ترک زینة است و داشتند ذات خود را بجو امنیت بدان سبب منع کرده
شد در احرام کسی را رنجانیدن تا حده که فرمودند که موزیان را مرنجانید
المجالس شیخنا قطب الاولیا فرمودند منقولست از شیخ المشایخ قطب
الاقطاب نصیر الدین محمود چند فواید بجهت وصول باری عز و جل
وان شش چیز است دوام وضو دوام صوم صوم صوری صوم معنوی

صوم صوری معروفست وصوم معنوی انست که افطار بر تقلیل طعام
کند مقصود از صوم انقیاد نفس است و در صوم معنوی ان حاصل است
سیوم سکوت جز ذکر حق سبحانه وتعالی چهارم دوام خلوت پنجم
نفی خواطر هیچ خطر جز حق در خاطر نگذاری ازین خطر شر مراد است بعده
فرمودند هر دو مراد اند خواه خطره شر خواه خیر زیراچه هر دو جز حق است
ششم ذکر با ربط بر دازین ذکر مراد مراقبه است و مراقبه چیست
بعضی مشایخ گفته اند مراقبه ان تلازم قلبک بان الله ناظر علیک و ان
از قبیله علم است وبعضی گفته اند که مراقبه انست که همچنین تصور کنی
که تو حق را بنظر دل بینی وان از قبیل تصور است پس چیست تعلق قلب
المرید بالشیخ المجلس چون قدم بوسی حاصل شد سخن در عشق بود
قال شیخنا قطب الاولیا یکی مرد بود دیگر د محلتی سیر میکرد ناگاه نظر وی
بر یکی افتاد زیبا روی بود همچو افتاب ان مرد بر وی مبتلا شد و اتش
در دل وی افتاد وان مرد در پای افتاد و آه زدن گرفت بعده
آن مرد مراقبه کرد روی بر زانو نهاد دید بر آینه دل وی زنگی پیدا شد
پس ان مرد را غیرت پیدا شد وگفت یا خداوند مرا بچه بلا مبتلا کردی

وای زد و این نظم بخواند نظم

نه آن مرغم که باشم صید هر دام
نه آن بحرم که گیرم با خس آرام

نه آن خاکم که افتم زیر هر پای
نه آن ابم که رو آرم بهر جای

نه آن بادم که در هر کو درایم
نه ابرم تا زهر سوی برایم

توی مقصود اگر مشغول غیرم
توی معبود اگر نزدیک دیرم

درین حال آن مرد بود سر از خرقه بر نه آورده بود یکی خبر آورد آن زیبای روی درین مان مرد موت مفاجات شد پس آن مرد خوش حال شد و همچو فلک در چرخ آمد و این غزل خواند نظم

عشق تو نظر بهر که افکند
از نیک و بدش برید پیوند

دل خانه صبر اساس میکرد
ان قاعده را غم تو بر کند

ان مرغ که از تو بال و پر یافت
دشوار شود اسیر هر بند

بعده فرمود بعد هر نفس حجابیست راه خدای تعالی مشکل است اما لطف سبحانه تعالی بسیار است من تقرب الی شبرا تقربت الیه ذراعا یحبهم و یحبونه باید که بغیر خدای دل نه بند دزیراچه معشوق را رشک بسیار می شود حکایت فرمود که یکی مردی بر سر کوی ایستاده

صاحب جمال بر وی بگذشت آن مرد بمحبت مبتلا شد سر خود را در پی او نهاد و گفت
هرچه مرا بود تو ربودی آن صاحب جمال مو ذن بود گفت مبارک باشد
اما چنین مردی زیرک در دام من افتد دریغست مرا خواهر یست بار
چندان زیباتر از من است درین زمان می آید و بیت گفت بیت
چو گل باشد چه کار آید سپرغم جواب آمد نی شاید تبسم
آن مرد نرم دل بود سخن وی قبول کرد و چشم ازو بر داشت و در عقب
نظر کرد کسی را ندید معشوق را غیرت آمد و طپانچه بر روی زد و گفت
که ای مدعی هشیار باش اگر عاشق منی با غیر چکنی و این رباعی خواند
رباعی
بر و جان ما در سر خویش گیر چو عاشق نه کار خویش گیر
تو با این گدائی و گند بغل بدرگاه شاهان نیابی محل
لله الحمد والمنه بعده سخن در استخاره افتاد حکایت فرمود که در بعض
کتاب شافی طریق استخاره این چنین است اول سه رقعه نویسد
بسم الله الرحمن الرحیم خیره من الله العزیز الحکیم لفلان بن فلانه افعل
و سه رقعه دیگر نویسد بسم الله الرحمن الرحیم خیره من الله العزیز
الحکیم لفلان بن فلانه لا تفعل پس زیر مصلا بدارد پس دو رکعت

[illegible]

بگذارد بعد از سلام سجده دهد در سجده صد بار بگوید استخیر الله برحمته
خیر فی عافیة پس بنشیند و بگوید اللهم خر لی فی جمیع اموری فی یسر منک
و عافیة پس بگرداند و یک یک بکشد اگر فعل سه بار متوالی بیرون
شوند آن کار بکنند و اگر سه لاتفعل پس اول را ترک کنند و ببینند که در پنج کدام
بیا بی بیدا می شود بر وی عمل کنند و اگر همه متساوی شوند کار هم متساوی شود
و گفتند در خاطر من این کردن نمی آید و اگر کسی رخصت طلبیدی
اذن فرمودی بعده سخن در ذکر و مراقبه افتاد شیخنا قطب الاولیاء
قدس سره فرمود ذکر بر چهار نوع است یکی ناسوتی دوم ملکوتی و سوم
جبروتی و چهارم لاهوتی یعنی ذکر حقیقت احدی که ذکر باشارة هو هو
این ذکر را نیز لامکانی گویند بجز این ذکر مکاشفه لاهوتی نشود و نیز
ذکر زبان را ناسوتی گویند و ذکر دل را ملکوتی گویند و ذکر روح را جبروتی
گویند و ذکر سر را لاهوتی گویند و نیز ذکر ناسوتی یعنی ذکر لا اله الا الله
بر چهار قسم است اول یکی حلقی دوم دو حلقی چهارم چهار حلقی که انرا
ذکر مد در نیز گویند دیگر ذکر ملکوتی یعنی الا الله نیز بر هفت قسم است
اول یکی ضربی و یک رکنی دوم دو ضربی و دو رکنی سیوم سه ضربی

سیوم سه ضربی

سه رکنی همچنین تا هفت ضربی و هفت رکنی نیز گویند و بعضی بدلای
ذکر را به دوازده ضرب هم کرده اند اما حال دران وقت بر ایشان
غالب میشود در اصطلاح صوفیان مستهلک گویند و اصحاب معرفت
گویند دیگر ذکر جبروتی الله الله و ذکر لاهوتی یعنی ذکر هو هو
هو نیز هفت قسم است همچو ذکر الا الله ذکر هندوی حضرت مخدوم
الشیخ فرید الحق والدین گنج شکر کرده است اینها تون اینها تون اونهان
تون اونهان تون ذکر اجابت دعا چهار رکنی است یا قریب یا رقیب
یا محیط یا مجیب گاهی بجای یا رقیب یا رفیق گوید ذکر کشف ارواح بعد
از نشستن همچو نشستن اذکار دیگر اول بگوید یا رب بیست یک کرة
بعده بگوید یا روح الروح و ضرب کند بر دل بعده بلند کند سر را سوی
علو خویش و بگوید یا روح ما شاء الله ذکر دو ضربی الا هو هست
ذکر یا هو نیز دو ضربی است ذکر یا محمد دو ضربی ذکر یک حلقی بطریق
نشاط گبوتر یا حی یا قیوم ذکر هندوی سه ضربی دی ی ہی ہی آہی
ہی ہہ ہہ ہہ ذکر یا احد یا صمد یا سبوح یا قدوس چهار رکنی ذکر لا هو
الا هو یک حلقی ذکر حق حق حق نوشته ضربی ذکر بیچون دنی چگونه

ذی شبه ذی نمونه چهار ضربی ذکر یاهو بر طریق انکه میوه از درخت
می ستانند و در دهن میکنند ذکر بر طریق نشاط کبوتر لا اله
الا الله دو حلقی ذکر او را دبیر دو نفی اثبات نیز گویند الا الله
ذکر یک حلقی لا اله الا الله ذکر سه ضربی و سه رکنی هم گویند
الا الله ذکر چهار ضربی و چهار رکنی نیز گویند الا الله ذکر پنج ضربی و پنج
رکنی نیز گویند الا الله ذکر حدادی الا الله الا الله ذکر یا حی یا قیوم
دو حلقی مراقبه باستظهار نور لاهوتی مراقبه و هو معکم اینما کنتم مراقبه
اینما تولوا فثم وجه الله مراقبه الم یعلم بان الله یری مراقبه ظهور
جمال و نحن اقرب الیه من حبل الورید مراقبه تصور فنا خویش بعد از
خواندن الهی خلصنی عنی سه بار مراقبه الله معی الله حاضری الله
ناظری مراقبه اسماء الله الحسنی مراقبه یا حی یا قیوم مراقبه و الله بکل
شی محیط مراقبه آینه مراقبه لا اله الا الله بخط ذر مراقبه تلاوت و الله
اعلم بالصواب المجلس سعادة قدم بوسی حاصل شد سخن در ولایت
می رفت شیخنا فرمود ولایت بکسر الواو و بفتح الواو هر دو طریق
است بعده فرمودند که محققان و مفسران گفته اند که بکسر الواو ملک

واماره است وبفتح الواو نصرت بعده فرمودند که ولایت بکسر الواو
عام است وبفتح الواو خاص نست که مرشد طالب را بمطلوب رساند
باز فرمودند مریدرا باید که متابعة پیر کند در افعال واقوال بعده
فرمود که درین راه مریدرا متابعت پیر قولا وفعلا وقلبا وقالبا واجب
است چون مرید قدم بقدم پیر رود ثمرات وکرامات ومقامات
پیر مریدرا حاصل شود وبمقام پیر برسد بعده فرمود که متابعت قولی
انست که کلام وی موافق بکلام پیر بود یعنی در دین ومتابعت
فعلی انست که هیچ فعلی از افعال دنیا ودین بغیر امر پیر نکند در حیات
پیر وبعد ممات او هم برخصت او کار کند قدما در متابعت افعال
پیر بسیار کوشش نموده اند بعده ملایم این فرمودند که مردی درویشی
بر شیخ المشایخ قطب الاقطاب شیخ احمد کهتو آمد وطعام نمی خورد
شیخ احمد پیش او طعام آوردان درویش طعام بدست گرفت نزدیک
بینی آورد باز همان جای نهاد نخوردی باز گشت بر شیخ المشایخ شیخ
عزیز الله المتوکل علی الله آمد شیخ عزیز الله طعام پیش او آورد
او خورد بر دست او نسخه بود شیخ پرسید چه نسخه است گفت دیوان

[illegible]

بالمرد

به منت میخوانیم مدتی بر شیخ ماند روزی التماس کرد که ای شیخ
چیزی بطلیم ما را باید بید شیخ فرمود بخواه او گفت برما را بر دار نهاده
بودند شما دعا بکنید که ما را هم بر دار بنهند تا متابعت بر فعل او روزی
شود شیخ گفت عزیز چه خواسته او گفت بفرمایید تا خدای تعالی همچنین
کند شیخ گفت برو همچنان خواهد شد ان شاء الله تعالی پس ان درویش
وداع کرد طرف دکن مسافر شد شیخ بارها ان درویش را یاد میکردند
و می گفتند که مسافران که اهل معنی اند می آیند و می روند رخنها
در دل می کنند بعد از مدتی شیخ هم طرف دکن عزیمت فرمود بهر جا که
میرسید می رسید که اینچنین درویش درین طرف آمده بود چیزی
خدمت کنی گفت بعده منزلی رسید پرسید خبر ان درویش مردی گفت
درویش درین طرف آمده بود و دزدان فلان ده را غارت کردند
شقدار سوار شد و دزدان را بر گرفته آورد در ان دزدان آن در
ویش هم بود شقدار فرمود ایشان را بر دار بهند ان درویش بر خاست
و طرف دار دوید نهادند خوشی کنان بر دار نهادند گفت اول مارا
بر دار بهید او را بر دار نهادند خوشی کنان بر دار نشست علیه الرحمة

والعفران بعد ازان دزدان گفته اند که این از نیان ما بود مردی
درویش مسافر بود این را ناحق گرفته آوردند و کشته اند پس حاکم
و مسلمانان افسوس کردند و او را از دار فرود آوردند و بتعظیم و تکریم
تجهیز و تکفین کردند و در قبر نهادند حکایت فرمودند که چون
شیخ العالمین قطب الاقطاب الشیخ نصیر الحق والدین محمود الاودی
قدس سره العزیز در مجلس می نشستند و ارشاد خلق می کردند از زانو
بزانو دیگر نشدند و صاحب راز سید محمد گیسو دراز بعد نقل شیخ چون
در خانقاه نشستند و تربیت خلق میکردند و میگفتند خواجه ما تا دو
پاس در خانقاه می نشستند از زانو بزانو دیگر نمی شدند ما گاه گاهی
از زانو بزانو دیگر می شویم چکنیم نمی توانیم ضرورتست خلاف روش
میکنیم حکایت فرمودند که روزی شیخ الاسلام شیخ نظام الحق والدین
محمد احمد بداونی قدس الله روحه استعداد نماز جمعه میکرد جامهای
پوشید خادمی کلاه آورد که در بند زه آن کلاه شیرازه بود نپوشید
بر دست خادم واپس داد و فرمود خواجه ما هیچ گاهی بغیر شیرازه پوشیده
بود ما چگونه بپوشم حکایت فرمودند روزی شیخ الاسلام شیخ

نظام الحق والدین محمد احمد بداونی قدس سره استعداد نماز جمعه میکرد جامی

بپوشید خادمی کلاه آورد که در بند زه آن کلاه شیرازه نبود نپوشید

بر دست خادم واپس داد و فرمود خواجه ما هیچ گاهی بغیر شیرازه نپوشیده

بود ما چگونه بپوشیم حکایت فرمودند روزی شیخ الاسلام

شیخ نظام الدین قدس سره العزیز بر حوض شمسی نماز میگزاردند

جماعهٔ درویشان رسید یکی از ایشان گفت مردی مشغول است دیگری

گفت که مردی بها دینی می نماید او گفت چون معلوم شد گفت از بندش

دستار معلوم شد بعده شیخ الاسلام دستار از سر خود فرود آورد

و بطریق حضرت شیخ فرید الدین بست یعنی فیل گوشی بست و گفت عزیزان

ما فریدی ام بعده فرمودند دستار فیل گوشی آنست که گور بگور

می آمد حکایت فرمودند که یکی بدگوی پیش سید السادات

سید برهان الحق والدین بضر در مسند و آمد و ملکی را دشنام دادن گرفت

سید پیش او رفتند و گفتند که ای برادر بتوانی که این سخن از زبان

خود نکشی نباید که از تو دیگری بشنود حکایت فرمودند که مریدان

حضرت شیخ برهان الدین غریب یک گوش درون دستار می آرند بعده

فرمودند که نکته وی اینست روزی چون شیخ الاسلام شیخ نظام الحق
والدین محمد بداونی رضی الله تعالی عنه شیخ برهان الدین را دستار
بر سر بست یک گوش درون دستار آمد هم از آن روز شیخ برهان غریب
دستار همچنان می بستند مریدان ایشان همچنان دستار می بندند
حکایت فرمود که نقلست از حضرت شیخ جمال الحق والدین محمد عرف
شیخ جمن فرمود که از زبان حضرت والد شیخ محمود عرف راجا براجن یاد دارم
که یکی از مریدان خواجه یعقوب میگفت چون حضرت شیخ نظام الدین
شیخ برهان الدین را یک گوش بسته اند چندین حضور شد کاشکی که گوش
دوم هم بستی تا مرید شدی حکایت فرمود که متابعت قلبی اینست چنانچه
باطن پیر موصوف بصفات الله شده است و از ذمیمه پاک شده است
همچنان مرید هم موصوف بصفات الله شود و از ذمیمه پاک شود
حکایت فرمود که متابعت قالبی اینست که مرید جوارح و حواس
خود را از غیر خدای تعالی پاک کند و بمتابعت نبی علیه السلام خود را
ظاهر آراسته کند چنانچه پیر آراسته کرده است حکایت فرمود که چون
متابعت پیر کلی دست دهد فیض پیر رسد حکایت فرمود که حضرت

شیخ برهان

شیخ المشایخ شیخ شرف الدین منیری میفرماید فیض آن بود که حق سبحانه و تعالی
بنده را بنعمتی و دولتی مخصوص گرداند حکایت فرمود که مراتب
طلاب حق تعالی سه اند اعلان مراتب محو کردن گوه هستی اشیا را
در نور ها ذات که منجمع است بجمیع صفات اعنی ذات الله تعالی
ومیانه ان مراتب مطالع کردن اسرار کمال که معنوی اند در کمالات
که صوری اند وادنی ان مراتب صرف کردن همه خود را در فیض
شدن لطفها خدای تعالی برایشان در دار سلام واین هر سه مراتب در
بسم الله الرحمن الرحیم فهم می شوند اول مرتبه بسم الله فهم میشود
ودوم بالرحمن زیراچه معنی او فیض کردن برای وجود را وکمال صوری
را بر هریک در هر دو سرای وسیوم بالرحیم زیراچه معنی او فیض کردن
کمال معنوی را که وعده کرده شده است برای بندگان که مخلص اند
در آخرة چنانچه سبحانه تعالی گفته است وکان بالمومنین رحیما
حکایت در موی سر زدن وقت ارادت افتاده فرمود نقل است که
حضرت آدم علیه السلام را هر فرزندی که متولد شدی او را بکسبی
وکاری مشغول میکردی تا چند فرزندان شدند هر یکی را که کار لایق

بودی مشغول میکردی وشیش پیغمبر صلوات الله علیه ابتدا او با خلق
محبوب بود و حضرت آدم علیه السلام متامل می نمود تا لایق این کدام
کسب است ان بفرمائیم هم درین بود که جبرئیل علیه السلام بیامد و گفت
که شیش صوفی بعد ازان شیش با نلوة مشغول شد تا چنان شد
که خلق بدیشان تعلق کردن گرفت وامد و شد خلق بشیش شد
باز حضرت جبرئیل علیه السلام آمد و مقراض بر شیش پیغمبر آورد و گفت
هر که خواهد با تو تعلق کند بدین مقراض بوی او از سر او بستانی
تا میان تو و میان آنکس تعلق حاصل آید اصل مقراض از آنجا گرفته اند
اما در اصل خرقه اختلافست بعضی از حضرت ابراهیم صلوات الله علیه
میگیرند وان اینست که چون نمرود لعین ابراهیم خلیل را صلوات الله علیه
در منجنیق نهاد و در آتش افکند دران حال مجرد کرده بود جبرئیل صلوات
الله علیه پیراهن از بهشت بیاورد و ایشان را بپوشانید تا آتش بر ایشان
بوستان گشت و بعضی از پیغامبر صلی الله علیه وسلم میگیرند وان چنان
بود که در شب معراج چون پیغمبر ما از حضرت عزت خرقه یافت حق تعالی
رسول علیه السلام را سوال فرمود که میان یاران خود سوالی بکن و جواب

آن سوال هم رسول علیه السلام را معلوم گردانید و فرمود که هر که این جواب
گوید این خرقه مر او را بدهی بعد از آن رسول علیه السلام اول از ابی
بکر صدیق رضی الله عنه سوال کرد که اگر این خرقه بتو بدهم چکنی جواب گفت
که من صدق ورزم بعده از امیر المومنین عمر رضی الله عنه سوال کرد
جواب گفت که من عدل و انصاف ورزم بعده از امیر المومنین عثمان رضی الله
عنه سوال کرد جواب گفت که من سخا و عطا ورزم بعده از امیر المومنین علی
رضی الله عنه سوال کرد جواب گفت که من بدین خرقه پرده پوش
خلق باشم و عیب خلق را بپوشم بعده حضرت رسالت خرقه مبارک بکشید
و گفت بستان مرا فرمان بود که هر که این جواب گوید او را دهی المجلس
بالخیر و السعادة سعادة قدم بوسی حاصل شد فرمودند که از شیخ قطب الاقطاب
اخی الشیخ الرفیع نصیر الحق والدین محمود الاودی منقول است
که هلیله نود درم و بلیله نود درم و آمله نود درم و گلو بست و دو درم
و تخم بنداربست و دو درم و جتره جبال بست و دو درم و بنگره سیاه
پانچ نود درم و مالم بست و دو درم و دارچینی نه درم و سنهالی نود درم
این جمله ادویه را در سایه خشک کرده اس کند در قند کهنه دو سیر

سیصد غلوله بندد هر روز ناهار بخورد از تشنی باز ماند اول ماه علت
شکم رود دوم ماه تن درست شود سیوم ماه برص رود چهارم ماه
سرفه خشک رود پنجم ماه موی سپید سیاه شود ششم ماه چهار عورت
را خشنود کند هفتم ماه زیرکی بیفزاید هشتم ماه قوة هژده سالگی شود
نهم ماه هرچه بشنود یاد شود دهم ماه علم ربانی شود فرمودند
که نیز منقولست از شیخ قطب الاقطاب که هرکه ده ماه سیاه بهنگره نهار
بخورد هفت بار این افسون بخواند سکوامرت انامرد کهها جو جوا جوت
اول ماه بله علتها دفع شوند دوم ماه موی سیاه پیدا شوند از سپیدی
سیوم ماه انچنان قوة شود که هیچ کس با وی جنگ کردن نتواند چهارم
ماه قوة شیر شود پنجم ماه گرسنگی چنان شود که بیک نان سیر شود ششم ماه
از خوف مخلوقات ایمن شود هفتم ماه با مردان غیب ملاقات شوند
هشتم ماه هرجا که رود او را کسی نه بیند نهم ماه هرچه یک بار بشنود
یاد شود دهم ماه در باطن بکشاید بعده بنده عرض داشت کرد که چند
مقدار بخورد فرمودند که دو نیم درم بخورد بعده بنده عرض داشت
کرد اگر کسی را موافق نشود فرمودند که بعد از خوردن شیر بخورد تا موافق

شود

[illegible]

شود بعده فرمودند که میباید در جهان مظلوم باشد حضرت قطب الاقطاب

هر کسی را چیزی نصیحت فرمودی بعده فرمودی در جهان مظلوم بمانی

اقوال اگر این توانی ظالم نباشی المجلس بالجز والسعادة سعادة

قدم بوس میسر شد شیخ ما فرمودند که بعد از فریضه چنانچه نماز عصر و نماز

فجر یا بعد از سنت موکده چنانچه نماز ظهر و نماز مغرب و نماز عشا این

دعا بخواند بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم

مالک یوم الدین ایاک نعبد وایاک نستعین اهدنا الصراط المستقیم

صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم ولا الضالین آمین

لا اله الا الله الملک الفتاح الرزاق الکریم الوهاب لا اله الا الله

الملک الحی القیوم الرحمن الرحیم لا اله الا الله الملک العزیز الرحیم العلی

الکبیر المتعال یا اله الالهة والهکم اله واحد لا اله الا هو الرحمن الرحیم

بالاسماء ربانیة الم الله لا اله الا هو الحی القیوم بالارادة الازلیة

انما قولنا لشیء اذا اردناه ان نقول له کن فیکون بالاقسام السریانیة

کهیعص طه طسم طس یس بالاشارة النورانیة حمعسق لیس کمثله شیء

وهو السمیع البصیر بالصمدانیة الوحدانیة قل هو الله احد الله الصمد لم یولد

ولم یکن له کفوا احد اسالک یارب بالنور المکنون ثم باللوح المصون
ثم بالمخزون والنون ثم باسماء الرحمن باقسام الازمان باختلاف
الالوان بلطف الرضوان بسعة الغفران بتشابه القرآن بهیبة المنان
بعدل الدیان یا منان یا کریم یا رحمن یا رحیم واسالک ان تصلی
علی رسولک سیدنا محمد و علی آله وان تجعلنی خادم هذه السورة والاسماء
وان تجمع شملی بنبیک محمد صلی الله علیه وسلم تنجز رفعی به من الملک
الی الملکوت ومن العزة الی الجبروت فاحینی برؤیة جمالک ولا اموت
الا مع النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین وحسن اولئک
رفیقا ذلک الفضل من الله وکفی بالله علیما اللهم صل علی سیدنا
محمد وعلی اله الطیبین الطاهرین وعلینا معهم برحمتک یا ارحم
الراحمین المجلس بالخیر والسعادة سعادة قدم بوس حاصل شد
حکایت دربیعة افتاد فرمودند که از دست مبارک رسول علیه السلام
است چنانکه حق تعالی فرموده است ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله
ید الله فوق ایدیهم بعده فرمودند که روزی پیش شیخ الاسلام شیخ
نظام الدین قدس سره العزیز شیخ احمد ابو امد والتماس طاقیه بندگی کرد

شیخ او را طاقیه مرحمت فرمودند و بیعت و قصری در میان بنود بعد از
رحلت شیخ الاسلام شیخ نظام الدین شیخ احمد ابنو در دہلی آمد و ملاقات
بندگی قطب الاقطاب شیخ نصیر الدین محمود آمد و التماس بیعت نمود
شیخ فرمود که اراده بر کسی داری گفت طاقیه از شیخ نظام الدین ستدم
اما دست بیعت بنود شیخ فرمود پس حاجت نیست همان بیعت است حکایت
فرمودند که سلطان المشایخ قدس الله سره العزیز فرموده است فرض
الله تعالی علی اولیایه کتمان الکرامة کما فرض علی انبیایه اظهار
المعجزة پس اگر کسی کرامت اظهار کند ترک فرضی کرده باشد و سلوک
را صد مرتبه نهاده اند هفتم مرتبه کشف و کرامت است اگر سالک
هم درین بماند بهفتاد و سی دیگر کی رسد اقول بعض گفته که در اظهار
کرامة مختار است حکایت فرمودند شیخ عثمان حرمابادی رحمة الله
علیه بس بزرگ کسی بود و او را تغیر است قوی و معتبر او ساکن غزنی
بود سبزی بختی و فروختی اگر کسی بروی آمدی و درم قلب بدو دادی
و از انچه سبزی او بخته بودی بخریدی و او از درم ستدی اگرچه
بدانستی که قلب است روزی چیزی نگفتی تا خلق را چنان نمودی

دبیت و

که او از قلب و سره فرق نمی کند بشتری می آمدی درم قلب میدادی
و سبزی پخته می بردی تا وقت شد که روی سوی اسمان کرد دل خویش
را قلب نکرد و گفت ای خداوند ترا معلوم است که خلق مرا درم قلب دادند
و من بجای سره قبول کردم و بر روی ایشان رد نکردم اگر از من
طاعت قلب در وجود آمده است بکرم خود بر روی من رد مکن المجلس
بالخیر والسعادة سعادة قدم بوس حاصل شد حکایت در دنیا افتاد
فرمودند که سید حسین رحمة الله تعالی در نزهة الارواح فرموده است
که وقتی من در سفر بودم یکی کاسه سر افتاده دیدم با خود گفتم که چه شود
حال این کاسه معلوم شود باز نگاه کردم چند حرفی عجری بر و نوشته دیدم
مطالع کردم بعده معلوم شد که من کاسه سر آن مرد هستم درین حکایت
گفتن چشم مبارک پر آب شد الحمد لله والمنة المجلس بالخیر والسعادة
سعادة قدم بوس حاصل شد سخن در تصوف افتاد فرمودند که تصوف
هم شرک است چنانچه شیخ شبلی فرموده است التصوف شرک لانه صیانة
القلب عن الغیر ولا غیر بعده فرمودند که حضرت سلطان بایزید بسطامی
فرموده است که در دل عزم کردم که در کعبة الله بروم چون اول ا[...]

[margin, written vertically:] [illegible] ... بعده او را گفتند من کاسه آن مرد هستم

خانه

خانہ یافتم با دیوار از سنگ پس با خود گفتم کہ ازین عمارۃ خانہ چند دیدم
این کار فایدہ ندارد بار دیگر رفتم خانہ و ذات اللہ دیدم با خود
گفتم ہنوز توحید کامل نشدہ است بار سیوم رفتم بغیر ذات اللہ
ہیچ ندیدم بعدہ فرمانداشکر کہ ای بایزید کاری تو ہم خاست چون کہ
خود را ہمی بینی شرک باشد المجلس بالخیر والسعادۃ سعادۃ قدم
بوس حاصل شد فرمودند کہ حضرت سید محمد گیسو دراز فرمودہ است
ہر کہ خواہد کہ صوفی شود می باید کہ ہر روز ہزار بار سورہ اخلاص
و ہزار بار درود بخواند حکایت فرمودہ اند کہ بدترین گنہ حکایت
نفس است شیخ سہیل ابن عبد اللہ تستری فرمودہ است اسور المعاصی
حدیث النفس حکایت در برون آمدن کرامت از بعضی اولیا
فرمودند کہ اینچ از بعضی اولیا برون می شود از ستی ایشان است
بخلاف انبیا زیرا چہ ایشان اصحاب صحو اند بعدہ فرمودند
اناکہ اند ہیچ نوع اسرار الہی برون نمی کنند فرمودند کہ سعی می باید
باید تا اسرار الہی برون نشود و فرمودند کہ کشف و کرامت حجاب
راہ است و کار استقامت محبت است و کرامت پیدا کردن کار نیست

ومسلمانی روی راستی وگدای وبچارگی بودن است بعده فرمودند خواجه ابوالحسن نوری رحمة الله علیه برآب دجله رسید ماهی گیری را دید او را گفت دام درآب انداز وماهی بگیر اگر موصاحب ولایت خواهم بود درین ماهی خواهد افتاد که راست دونیم من خواهد بود ماهی گیر دام درآب انداخت ماهی در دام افتاد چون او را وزن کردن راست دونیم من شد چون این خبر بشیخ جنید رسید شیخ جنید قدس سره العزیز فرمود کاشکی دران دام ماری سیاه افتادی تا ابوالحسن را بگزیدی واو را هلاک کردی چه خوب بودی گفتند چرا چنین میفرمایی گفتند ماری او را درانچه می گزیدی واو هلاک شدی شهید می رفتی چون ان نشد چه دانیم برین غرور کرامت ختم کار او چگونه خواهد شد اقول بعضی گفته اند که در اظهار کرامت خیار است حکایت فرمودند شیخ سعد الدین حمویه رحمة الله علیه بری بزرگ بود مگر امیران شهر برو اعتقاد نداشت تا روزان امیر بر در خانقاه شیخ میگذشت حاجب را درون فرستاد وگفت این صوفی را برون طلب حاجب

دردن فرستاد وگفت این صوفی را بردن طلب حاجب درون آمد
و پیغام امیر رسانید شیخ بسخن او هیچ التفات نکرد بنماز مشغول شد
حاجب بیرون آمد صورت حال شیخ باز نمود غضب فرو نشست
و بخدمت شیخ آمد شیخ برخاست و بشاشتی کرد هر دو یکجا نشستند
دران نزدیکی باغچه بود شیخ سعد الدین حمویه اشارت کرد تا طبقی
سیب بیاوردند شیخ و پادشاه سیب را تناول میکردند مگر سیبی
بزرگ بران طبق بود در دل امیر گذشت اگر این شیخ صوفی هست
این مرا خواهد داد شیخ براین اندیشه مطلع شد فی الحال دست برگردان
سیب برداشت در وی به پادشاه کرد وگفت من وقتی در سفر بودم
شهری رسیدم بر دران شهر جمعی دیدیم لعابی بازی میکردند
ان لعابی دراز گوشی داشت چشم آن دراز گوش بجامه بسته
بود و درین میان انگشترین خود بدست یکی از نظارگیان داد و آنگاه
روی سوی جمع کرد که این دراز گوش بیرون خواهد آورد که انگشترین
برکیست انگاه دراز گوش در دایره این جمع همچنان چشم بسته دور
کرد و هر کسی را بوی میکرد تا رسید بپش آن مرد که انگشترین برو بود

بایستاد همانجا قرار گرفت لعاب بیامد انگشترین ازان مرد بستد الغرض
الغرض شیخ سعدالدین حمویه بعد ازین حکایت نظر سوی بادشاه
کرد وگفت که اگر مرد چیزی از کرامت بیدا کند گوئی خود را بان
حمار برابر کرده باشد واگر بیدا نکند ترا در خاطر گیرد که درین
مرد صفائی نیست این بگفت وسیب جانب او انداخت حکایت
فرمودند که شیخ قطب الاقطاب شیخ نصیر الدین محمود چراغ دهلی
میفرمایند واشارت میکند سوی ذات خویش فرمان حق تعالی
میشود مر بنده را که تو اگر بخواهی که قیامت قایم کنی بکن هر زمان
که بخواهی اگر درین زمان بخواهی بکن پس بنده میگوید این کار بغیر
تو نمی سزد ما بنده غریبیم حکایت فرمودند که با ارادهٔ حق تعالی
مرافقت باید کرد بعده فرمودند وقتی در شهری جوی سیلاب
شد در زمان شیخ بهاء الدین قدس سره چنا سیلاب شد که شهر
قریب غرق شدن گرفت مردمان جمع شده بحضرت شیخ آمدند وگفتند
که ای شیخ دعا بکنید تا شهر غرق نشود چون شیخ این سخن شنیدند
فرمودند خادمان را که بروید زمین را بکاوید تا زود آب در شهر

باید پس مردمان فرمودند که ما پیش شما بدعا آمدیم تا غرق نشود
شما گفتید تا شهر رود غرق شود پس شیخ فرمود ما با شما موافقت بکنیم
یا با ارادهٔ خدا مرا میباید که با ارادهٔ خدای موافقت کنم الغرض چون
مردمان زمین کاویدن شروع کردند آب همان زمان روان پس
شدن گرفت حکایت یک مردی لاهوری آمد و گفت که درین زمان
کس مثل اهل سماع نیست فرمودند اگر اهل سماع نباشد دنیا هلاک شود
پس آن مرد گفت چنانچه در زمان ماضی همچو شیخ نصیر الدین و شیخ
نظام الدین و شیخ فرید الدین دیگر ایشان بودند حالا کسی مثل
ایشان نیست فرمودند در زمان ایشان همچنین مردمان گفتند
حکایت فرمودند که مردمان در سماع شنیدن مرده اند بعده
فرمودند که حضرت شیخ قطب الدین رضی الله تعالی عنه در ماه رسول
صلی الله علیه وسلم سماع شنیدند برین دو بیت کشتگان خنجری
تسلیم را هر زمان از غیب جان دیگرست عقل کی داند که این رمز
از کجاست این حکایت را بیان دیگرست همین در وقت نماز هشیار
شدند و نماز گذاردند بعده در سماع مشغول شدند تا خون بول

کرده رحلت فرمودند چنان سوخته شدند که در وقت اب انداختن
گوشت پاره پاره شدن گرفت حکایت فرمودند که حضرت شیخ
نظام الدین فرمودند که ما شنیده بودیم که در وقت حضرت شیخ
فرید الدین یکی مرد در سماع رحلت کرد در دل من افتاد که کسی بجهان
مرد باشد که دران مجلس حاضر باشد تا حال او شان معلوم شود پس
دران شهر که بجهان واقع شده بود رفتم بسیار تفحص کردم یکی مرد
مرا ملاقات کرد او گفت که من دران مجلس حاضر بودم من لولی
هستیم ان مرد بر بود نا بینا پس من ازو پرسیدم گفت در سماع
چنان مستغرق شدند که تا حد که در سماع رحلت فرمودند چنان سوخته
شدند که گوشت مبارک ایشان پاره پاره شد در وقت اب انداختن
حکایت بنده عرض داشت کرد که حضرت شیخ نصیر الدین محمد بن شیخ
مجد الدین محمد اول رحلت فرمودند یا حضرت شیخ محمود عرف برادر حسن
شیخ علم الدین محمد رحلت اول فرمودند فرمودند که شیخ نصیر الدین محمد
اول رحلت فرمودند بعده شیخ محمود پس بنده عرض داشت کرد
که ایشان هر دو تن رحلت فرمودند یا در احمداباد گفتند در احمداباد

پس بنده گفت اول حضرت شیخ نصر الدین محمد را کجا دفن کرده بودند
گفتند که بر حوض خان اعظم خان جهان دفن کرده بودند بعد از
یک سال حضرت شیخ جمال الحق والدین عرف شیخ جمن آمدند و جده مارا
گفتند شما اینجا چرا دفن کردید بعده در خاطر جده من چیزی آمد قبر را
کاویده برون کرده در بهتن دفن کردند بعده فرمودند که سبحان الله
مدت یک سال شده بود اما همچنان بودند که کفن مبارک ایشان کهنه
هم نشده بود پس بنده عرض داشت کرد که شیخ راجن را کجا دفن کرده
بودند گفتند همانجا بعد از مدت پنج ماه شیخ جمن برون کردند در بتن
نهر واله بردند بعده بنده عرض داشت کرد شیخ راجن را با شیخ نصر
الدین بسیار محبت بود گفتند آری بلی فرمودند که شیخ جمن خدمت
شیخ نصر الدین بسیار کرده اند پس بنده عرض داشت کرد که حضرت
شیخ جمن را حضرت شیخ نصر الدین اجازت هم دادند فرمودند که شیخ
نصر الدین بر شیخ جمن چنان لطف نموده که بر هیچ کس نفرمودند
شیخ جمن هم در خدمت حضرت شیخ راجن و در خدمت شیخ نصر الدین
هیچ تفاوت نکردند اما اجازت بالتحقیق معلوم نیست و بنده جامع

این مجلس از بندگی شیخ المشایخ میان شیخ محمد بندگی میان شیخ جمن رسید که
حضرت شیخ جمن خلافت از حضرت شیخ نصیر الدین دارند یا ندارند فرمودند
که دارند ما در ما چنین فرموده اند و میان شیخ محمد خلافت از شیخ
ما گرفته بودند و از پدر خود میان شیخ جمن قدس سره هم داشتند
لله الحمد والمنه المجلس بالخیر والسعادة سعادة قدم بوس حاصل
شد فرمودند که حضرت شیخ المشایخ شیخ جمن قدس سره فرموده اند
که بی بی صفیه بنت شیخ المشایخ شیخ محیی بن شیخ المشایخ شیخ
لطیف الدین رضی الله تعالی عنهم منکوحه شیخ المشایخ شیخ
سراج الدین محمد بن شیخ المشایخ شیخ کمال الحق والدین المشتهر بالعلامه
رضی الله تعالی عنهما مفخر النساء صاحب نفس بودند روزی
روزی شیخ رحمة الله بن شیخ عزیز الله رضی الله تعالی عنهم گفتند
ای عمتی ریش من سبک آمده است فرمودند که بادشاهی که ریش
او بزرگ باشد او مرید تو شود و پیش تو بیاید انشاء الله تعالی
ببرکت نظر او سلطان قطب الدین پیش شیخ رحمة الله آمد و سلطان
محمود مرید شد و بسیار اعتقاد وی نمودی و نیز روزی مفخر النساء

فرمود

فرمود پسر خود را شیخ سعد الدین عرف بشیخ خواجه سفره تو قایم قایم
باشد برکت نفس او شیخ سعد الدین دایم با صحاب طعام خوردی بعد از ان
او نیز همچنان خاستند و بیشتر روزی شیخ علم الحق والدین
محمد رضی الله عنه را فرمود چراغ پسر من شیخ علم الدین از شیخ موسی
راجن روشن شود و اتفاق همچنان شد آن مفخر النسا هر نفس
که فرمودی می شدی حکایت فرمودند که شیخ الاسلام سراج
الحق والدین با دختر شیخ المشایخ محی بن شیخ لطیف الدین
بی بی صفیه مذکوره نسبت کرده پنج پسر و دیگر دختر از وی
متولد شد پسر بزرگ شیخ معین الحق والدین محمد و دوم شیخ علم
الحق والدین محمد و سیوم شیخ محمد و پنجم شیخ سعد الدین عرف
بشیخ خواجه و دختر مفخر النسا بیبی مریم هر یکی اهل علم و صلاح
بودند حضرت شیخ معین الحق والدین محمد عالم و صاحب جذبه
و تارک بودند گاه گاه سباقی میکردند ناگاه حال بروی غالب
شدی از اختیار خودی گذشتی صاحب نفس بودی هر چه
از زبان او بیرون می آمدی ان میشدی اوصاف حمیده

او سلطان احمد شنید گفت از شیخ علم الحق والدین هم بزرگ اند
وزیران گفتند داری فرمان شد ما ایشانرا خواهیم دید عهده
داران وظیفه ایشان را توقف کردند اما ممکن نبود که شیخ معین
الدین با سلطان ملاقات بکند دران ایام شیخ عزیز الله در احمداباد
ساکن شده بودند شیخ علم الدین محمد پس شیخ معین الدین
محمد آمد و گفت ای حضرت شیخ با شیخ عزیز الله ملاقات خواهد کرد
او گفت آری بندگی شیخ علم الدین ایشانرا سوار کردند از پتن
روان شدند در احمداباد آمده در خانه شیخ عزیز الله فرود آمدند
چون در روز جمعه رسید شیخ علم الدین ایشانرا فرمود در روز جمعه
است از جهة نماز جمعه مسجد روید ایشان گفتند داری پس ایشانرا
در مسجد کردند نزدیک خود شاندند شیخ معین الدین محمد نزدیک
سلطان احمد نه نشسته بود در رفت در محلی که ساکین نشسته بودند
انجا نشست پس سلطان احمد برخاست در مقامی که شیخ معین الدین
محمد نشسته بودند انجا آمد و مصافحه کرد و گفت ما را دعا بکنید سلطان
سلطان یکی از معتقدان ایشانرا شد شیخ معین الدین باز گشت

در شیخ علم الدین گفت ایشان بلایان خدا اند از بلا احتراز بکنید
نه اختلاط دوم پسر شیخ علم الحق والدین محمد بعد از رحلت حضرت
شیخ الاسلام شیخ سراج الحق والدین محمد ایشان بر سجاده شیخت
نشست و سنن ابا و اجداد و مشایخ خود را زنده گردانید و سیوم
شیخ محمد بسباقی مشغول شدی هر نسخه که شیخ سراج الدین سبق میگفت
شیخ محمد همچنان سباقی میکرد بعد از نقل شیخ سراج الدین
هر طالب علم که سبق خود از هر محلی که گذاشته بود شیخ محمد هم از آن
محل پیشتر سبق میگفت مردی اهل صلاح و تقوی بود در حق ایشان
شیخ سراج الدین وقت رحلت فرمود علومی که در مدت چهل سال
پیش علما تحصیل کردیم فرزندم شیخ محمد باندک مدت حاصل کرد
حضرت شیخ جمال الحق والدین محمد عرف شیخ جمن فرموده است از زبان
خدمت والد شیخ راجن یاد دارم روزی مولانا بدر الدین
مالکی مصنف منهل و تعلیق و شرح بخاری و غیر ذلک که مجر علوم بودند
علیه الرحمة والغفران با حضرت شیخ محمد ملاقات کرد در میان
ایشان مباحثه علم بسیار شد مولانا بدر الدین خوش حال

شدند وگفت ننداتت الاسد وابن الاسد ونیز از بزرگان شنیده ام
کہ شیخ محمد در مجلس اصلا حکایت دنیانی کرد وبما لایعنی مشغول نمی شدی
اہل عزلت بودی ہمین در وقت سباقی بیرون آمدی مرید حضرت
خواجہ رکن الحق والدین قدس سرہ العزیز بود حضرت خواجہ
رکن الحق والدین بروی بسیار لطف ونظر می کرد در وقت رحلت
بردست شیخ عزیز اللہ بارانی ملبوس خود داد وفرمود حضرت
شیخ محمد بن حضرت شیخ الاسلام شیخ سراج الحق والدین محمد را
بدہید شیخ عزیز اللہ بعد از رحلت خواجہ رکن الدین مارانی داد
بعضی میگویند آن جامہ خلافت بود چہارم پسر شیخ مجد الحق والدین
محمد ایشان عالم وعامل وموفر وصاحب کرامت بودند حضرت
شیخ چنین فرمودہ است کہ از خدمت والد یاد داریم روزی میگفت
کہ شیخ رحمۃ اللہ بن شیخ عزیز اللہ میگفت مارا نعمت از حضرت
شیخ المشایخ مجد الحق والدین محمد بن شیخ الاسلام شیخ سراج الحق
والدین محمد ہم رسیدہ است روزی پیش ایشان رفتم مارا نمکدان
داد وگفت تو صاحب کندوری خواہد شد نفس ایشان درکار شد ونیز

نیخ جتی دنیو

شیخ جمن فرموده است که از والد شنیده ایم وزیری از سلطان احمد
روزی حضرت شیخ مجد الدین والدین محمد را گفت که ترا از تذکره علما
دور خواهم کرد شیخ مجد الدین گفت ترا از دیوان دور کردیم او
زیب مدة از عهده معزول شد در دیوان نیامد بخدمت بسر شیخ سعد الدین
عرف بشیخ خواجه او صاحب علم و عمل و اهل سخاوت و کرامت بود
در حق او شیخ سراج الحق والدین محمد بوقت رحلت فرموده که ده سال
علم بخواند فرزندم شیخ خواجه در دو سال خواهد خواند در وقت حیات
حضرت شیخ سراج الحق والدین سبق بزدوی و هدایه ناتمام بگفت بعد
از رحلت شیخ الاسلام شیخ سراج الحق والدین محمد علما از خراسان آمده
بودند شیخ خواجه پیش ایشان علم خواند و یکی از علما فحول شد مقصد
سوالات بر مدارک کرد و خود جوابات گفت و در سخاوت مبالغت
داشت در هیچ روزی بغیر مهمان طعام نخورد و علما و صلحا و صوفیان
در جماعت خانه ایشان محلها بگرفته ماندند و علم می خواندند و ارشاد
گرفتند چنانچه شیخ کبیر و حمید مرید و خلیفه حضرت شیخ بابو بن شیخ
عمر بن شیخ سعید قدس سره العزیز و سید سعد الله بنگالی و فقیه

وفقیه علی بنسه امام محمد غزالی و شیخ قطب الدین خلوتی از جمله شاگردان
ایشان بود بسیار از ایشان نظر داشت روزی در حق او فرمود
اگر این حوزد که سی ساله شود چه شود ببرکت نظر ایشان او ترقی
کرد و از جمله شاگردان او ملک ابو المعالی دبیر سلطان احمد بود
و دختر حضرت شیخ سراج الحق والدین اصفهانی بی بی مریم قاری
قران وطالبه علم و اهل سخاوت و همت بود هر که پیش او می آمد
او را چیزی میداد شکوه سیدی حسین بنسه سلطان سیدی
احمد کبیر بود قدس الله سره العزیز المجلس بالخیر والسعادة
سعادة قدم بوس حاصل شد فرمودند در نکته ایمان بنا ورد دن اورد
حضرت رسالت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم بانکه محمد رسول الله
صلی الله علیه وسلم چنین الفت داشت بزبان عربی واعلم ان الله
تعالی یفعل ما یشاء ویحکم ما یرید لا حکم لاحد علیه لا ان یدخل جمیع
الکفار فی الجنة ولا یبالی وان یدخل جمیع المومنین فی النار ولا
یبالی ولکن حکم ما حکم ثم اعلم ان الایمان اصل جمیع النعم ولذا جعل
مفتاحه فی یده عز وجل حتی قال الحبیب فی حق عمه الذی رباه کان

معہ اشد الالفۃ انک لاتہدی من احببت لمابہم فی ایمانہ مابہم مع آنہ
فعل موافقا لرضاہ امورا کثیرۃ کما فی القبلۃ کما قال تعالی فلنولینک
قبلۃ ترضاہا مع ان امر القبلۃ اہون علیہ صلی اللہ علیہ وسلم
بالنسبۃ الی ایمان العم والسر فیہ ان الایمان مبدا المحبۃ وہی
لایکون برضا احد الا بالمناسبۃ بین المحب والمحبوب کما قال حجت
الاسلام ان خطرۃ الانابۃ تکون محض موہبۃ لادخل لکسب فیہ المجلس
بالخیر والسعادۃ سعادۃ قدم بوس حاصل شد یکی بغل اسمہ محمد شاہی
پرسید کہ در ہمہ نماز ہا بغیر فرض و واجب وسنۃ موکدہ کدام افضل
است فرمودند نماز تہجد بعدہ فرمودند کہ نماز تہجد بر حضرت رسالت
صلی اللہ علیہ وسلم فرض بود بواسطہ نماز تہجد ہمہ کسا را شفاعۃ
خواہد کرد بعدہ این آیۃ خواندند فتہجد بہ نافلۃ لک عسی ان یبعثک
ربک مقاما محمودا المجلس بالخیر والسعادۃ سعادۃ قدم بوس حاصل شد
ملک رکن الدین دہلوی از جہۃ ملاقات آمدہ بود او گفت مرا اشتیاق
ملاقات بسیار بود ما اوصاف حمیدہ خوندکار در دہلی شنیدہ بودم
از زبان تیمور خان باز برسید الملاقات بعنوۃ کما قسمت الازل

سعادت

چه معنی دارد گفت شند ملاقات قسمة کرده شده است بجو قسمت کردن
رزق بازان مرد گفت رزق چرا خاص کرده شده است فرمودند
بمحو الله ما یشاء و یثبت اما چهار چیز تبدیل نمی شوند یکی موت دوم
رزق سیوم کفر چهارم اسلام بازان مرد گفت کما قسم الاموات
چرا گفت فرمودند از جهت مناسب بعده فرمودند در دهلی از علما
درین زمان کسی هست او گفت میان جمال خان بازان مرد گفت بسیار
علما را ایشان الزام دادند فرمودند حضرت شیخ شهاب الدین
فرمودند میان درویشان و میان علما همین فرق است علما بحث
کنند و درویشان سکوت کنند اگر کسی دشنام دهد خاموش باشند
اگر گوید جاهل است خاموش باشند اگر کسی گوید تو احمق است خاموش
باشند و علما همین بحث کنند و اما درویشان را باید اگر کسی فرض
ترک کند یا غیر رضای خدای کند و نیک داند او را گویند که تو این کار
بی فرمانی حق تعالی است یک بار یا دو بار گویند اگر کند فهو المراد
والا نه امامی باید که او را ملاقات نکند اگر شود بالضرورة کار باشد
و اگر زیاده ملاقات شود باید که هر بار که شود نصیحت کند بطریق نرم

بعده فرمودند که در وقت امت داؤد پیغمبر را فرمان شد شما ماهی در روز
اول هفته شکار مکنید همین مرا یاد بکنید و ماهی را فرمان شد که شما در روز
اول هفته بیرون مشوید و دیگر روزها بیرون نشوید بعد آن مردم گفت
این فرمان چرا شد فرمودند سکونت ایشان بر لب دریا بود و قوت ایشان ماهی بود
پس آن مردمان را جوع غالب شد پس ایشان حیله کردند نزدیک دریا
حوضها کردند در روز اول هفته ماهیان دران حوضها آمدند و در روزهای
دیگر شکار کردند پس بعضی مردمان گفتند شما این کار نکنید آن مردمان گفته
ایشان قبول نکردند پس بعضی از مردمان که منع کرده بودند گفتند
از ایشان احتراز باید کرد و بعضی گفتند منع کردیم ایشان قبول نکردند
ایشان هلاک خواهند شد پس بعضی احتراز کردند و بعضی نکردند
پس خدای تعالی همه کسان را قرده کرد غیر آنانکه احتراز کردند لله
الحمد والمنة بالخیر والسعادة قدم بوس حاصل شد فرمودند که شیخ احمد
کهتو قدس سره فرمودند که هر که عدل کند حق تعالی او را در سایه عرش ایستاده
کند در روز قیامت بعد فرمودند که عدل در همه چیزها باید کرد تا حدی که
اگر چهار مردمان یکجا طعام خورده نشسته باشند می باید طعام همچنان خورد

که مبادا از کسی زیاده خورده شود
بالخیر والسعادة سعادت
قدم بوس حاصل شد یکی گفت که درویشان را مال نبایدر فرمودند سلطان
ابوسعید کازرونی را بسیار مال بود شیخ بهاء الدین را هم بسیار مال بود
بعده فرمودند که درویشان اطوار دارند شیخ فرید الدین شکر بار بسیار
فرزندان بودند و بسیار تنگی ظاهری بود بعده یکی پرسید که اولاد شیخ
فرید الدین بسیار است فرمودند روزی حضرت خواجه معین الحق والدین
از اجمیر عزیمت فرمودند در دهلی آمدند خواجه قطب الحق والدین در دهلی
بودند خواجه معین بخواجه قطب الدین ملاقات کردند بعد از مدتی بسوی اجمیر
روان شدند حضرت خواجه قطب الدین همراه شدند هم کسان که ملازمان خواجه
قطب الدین بودند بخواجه معین الدین بسیار التفات کردند و حضرت شیخ
شیخ فرید الدین معین بخواجه قطب الدین توجه کردند اگرچه بخواجه معین الدین
توجه ترک نکردند خواجه معین الدین پرسیدند که این کیست خواجه قطب الدین
فرمودند این هم از غلامان خودند کار است خواجه معین الدین بسیار خوشحال
شدند و گفتند این بسیار کلان خواهد شد و کلاه طلبیدند یک طرف بدست خواجه
قطب الدین دادند و یک طرف بدست خود گرفتند و بر سر شیخ فرید الدین

بوشانیدند

پوشانیدند و گفتند که بسیار مثل خواهد شد و خدای تعالی این را بسیار

کلان کند بران سبب نسل شیخ فرید الدین بسیار شده است حکایت

در بیان مرض و رحلت شیخ الاسلام شیخ سراج الدین قدس الله تعالی

سره العزیز از دنیا بدار بقا چند روز اندام ملول شد شیخ علم الدین را

طلبید و گفت ملائکه آمده اند می خواهند که نظر بر اعمال ما کنند ما گوییم

مسلمانیم و عصیان ما عارضی اند توبه کردیم والعوارض لا تعتبر مت

شیخ علم الدین گفت دیگر چه میگویند شیخ سراج الدین فرمود چیزی می گویند

که هیچ کسی نگویم وقد اوذنی باظهار الانعامات التی وهبانی ربی

و فرح یا لیت قومی یعلمون بما غفر لی ربی وجعلنی من المکرمین و

کانت خارقاته من الاطلاع علی الضمائر والاخبار عن المغیبات

و رفع البلیات وقضاء الحاجات بلا اصر ولا عمر لیلة الخمیس وقت

العشاء بیست و یکم ماه جمادی الاول سبع عشر و ثمانمائه بدار القرار

خرامید علیه الرحمة والغفران و قبر ایشان در قلعه بلده نهرواله

مشهور به پتن گجرات است و مولانا حمزه ناگوری مردی متعلم شاگرد

خدمت شیخ سراج الدین بود تاریخ گفت نظم امروز رفت علم از زمین

شهر چون عیان ۰ امروز نیست آنکه کند بر صدق بیان مفتاح هم مطالع و
توضیح هم بدیع ۰ آن کیست کو بگوید در درس با توان ۰ این ظلمت
سراسر در دهر از کجاست ۰ دائم سراج ملت و دین رفت از جهان
از عالمان شهر چنین بود آیتی ۰ افسوس صد هزار زمان رفت رایگان
ماه جمادی الاول در بیست و یک ز شهر ۰ لیل الخمیس وقت عشا بود
دفن شدن ۰ در سال نو صد و هفده شمار او ۰ چون رفت
سوی جنت آن شیخ زین مکان ۰ وکان شیخ سراج الدین موفقا فی
العلم والتقوی والدیانة والزهد والسخا والوجد والحال وقد لبس
الخرقة من حضرت قطب الدنیا شیخ نصیر الحق والدین محمود الاودهی
چراغ دهلی قدس سره وکان ابن اربع سنة ثم لبس من ابیه وکان
فی طلب علم الدین اربعین سنة واخذ العلم من حضرت الدهلی من
المولی العلامة احمد التهانیسری ومولانا العالم الپانی پتی ومولانا
العالم سنگ ریزه الملتانی وقد بلغ فی التقوی حدا بلیغا حتی
نقل انه جعله السلطان شیخ الاسلام فی الدهلی ونقل انه طلبه
السلطان فیروز البهمنی الی الدکن ووهب سبعة الاف تنکجة

الدهلي لنفقة السبيل فلم يذهب وقال ان الله جعلني في الكجرات
الا ابري فلو اذهب يكون سفري لاجل الدنيا وهو عند المشائخ
والصالحين مذموم ونقل انه جاء السيد جلال الحق والدين بخاري
مخدوم جهانيان في بلدة دار الملك حوت دهلي حرسها الله تعالى
عن الافات والبليات بعد رحلة شيخ نصير الحق والدين محمود من
دار الغرور الى دار السرور وقد اجتمع في دعوة لهم علماء
الدهلي فسال منهم بعض مشكلات العلوم فاجاب منهم الشيخ سراج
الحق والدين قدس سره وذهب البحث الى ستة عشر اسولة واجوبة
فلما انتهى البحث الى هذا اعترف السيد قدس سره ان الحق مع الشيخ سراج
الحق والدين فلما رجع الناس الى بيوتهم سال واحدا من حال الشيخ
سراج الدين بانه من هو فقيل انه ابن الشيخ كمال الحق والدين العلامة
فذهب باذنه واحد من خدامه الى ان يقف الشيخ في مكانه فذهب
السيد ولقيه واعتذر من حال البحث وقال اني من تلامذ ابيك
الشيخ كمال الحق والدين واعتذرا جميعا بينهما وقال السيد ان منشور
الخلافة التي اعطاني الشيخ نصير الحق والدين كان بقلم شيخ كمال الحق

والدین جوه فرمودند که مادر شیخ کمال الدین خواهر حقیقی شیخ نصیر الدین بود
را بجه عمر بود اول سکونت او در اوده بود آخر شیخ نصیر الدین چون
در شهر دهلی باجازت سلطان المشائخ شیخ نظام الدین مقیم شد همه
خیلی نه از اوده آمد و در شهر دهلی ساکن شد و شیخ کمال الدین در جمیع
علوم منتهی بود و مولانا احمد تهانیسری و مولانا عالم پانیپتی
و مولانا عالم سنگریزه ملتانی و تاتارخان مرحوم شاگردان او بودند
و حضرت مخدوم جهانیان سید جلال الدین بخاری قدس الله سره العزیز
هم پیش حضرت شیخ کمال الدین علم خوانده بود نقل است که در جامع
علوم مسطور است که من شرح مشارق پیش حضرت شیخ کمال الدین
خوانده‌ام نقل است که حضرت مخدوم جهانیان وقت چاشت در خلوت
بود با چند یاران خود و با ایشان خوش و خرم بود چنانچه با یاران
حکایت گویند که فلک گفتن گرفت و هر یکی را نواختن گرفت و فرمود میگویم
بر شما بگویم که در بدایت جهاد دیدم سلطان محمد دعا گو را و ابو سعید
نبیره شیخ جلال الدین احمد را در شهر طلب کرد مخدوم من والد دامت
برکاته اجازت کرد که برو در شهر چه امتثال فرمان واجب است الله تعالی

بجبر کنند چون آمدم در خانقاه شیخ الاسلام شیخ نصیر الدین محمود فرود

آمدم حجره تعیین کرده شیخ دعا گوی را برخواهرزاده خود شیخ کمال الدین

علامه و او حاجی بود گفت بخوان دیگر مولانا شمس الدین از ایشان

شرح مشارق شنیدم و قاضی مولانا جمال الدین بود ... شیخ

کمال الدین از حضرت شیخ نظام الحق والدین محمد بداونی خلافت هم

داشت و از حضرت شیخ نصیر الحق والدین هم خلافت داشت برکت

نظر مبارک ایشان الی یومنا سجاده مشیخت در اولاد شیخ کمال الحق

والدین علی وجه مسلسل می آید تا باد چنین باد بفضل الله تعالی

وعنایته آمین رب العالمین و حضرت شیخ نصیر الدین محمود بسیار

تعظیم شیخ کمال الدین می کرد و نیز از هر محلی که دستار شیخ کمال

الدین در نظر مبارک حضرت شیخ نصیر الدین محمود می افتاد قائم

می شدی و نیز حضرت شیخ چنین فرموده است که از زبان ملک

صدر جهان بن مولانا خراجی حضرت شیخ سراج الحق والدین شنوده ام

که در مجلس شیخ ابی الفتح چون بزرگی حضرت شیخ راجن می آمدند

از هر جائی که روی مبارک حضرت شیخ راجن می دید ایستاده می شد

و می گفت از هر محلی که حضرت شیخ نصیر الدین محمود دستار حضرت
شیخ کمال الدین می دید ایستاده می شدند و تا در حضرت شیخ جمن دختر
حضرت شیخ عزیز الله انواسمها بی بی در ملک با صلاح و تقوی بودند
و سید السادات سید محمد گیسو دراز قدس سره العزیز بسیار رغبت
حضرت شیخ کمال الدین در تالیفات خود آورده اند در عهد خود مقتدای
عصر بود ابو المظفر سلطان فیروز شاه انار الله برهانه و امرای
دون را او بسیار توجه بر حضرت شیخ کمال الدین داشتند
فرمودند که چون حضرت شیخ کمال الدین را اشتیاق زیارت خانه
کعبه و روضه رسول صلی الله تعالی علیه وسلم غالب شد بخدمت سلطان
المشائخ حضرت شیخ نظام الحق والدین قدس الله سره العزیز رفت
و التماس عزیمت زیارت خانه کعبه کرد و حضرت شیخ نظام الدین
وداع داد و جامه خود پوشانید و بجای خود کرد اینه و خلافت نامه
داد شیخ کمال الدین سر بر قدم سلطان المشائخ نهاد و روان شد
ببرکت نظر مبارک حضرت شیخ نظام الدین زیارت خانه کعبه میسر شد
و هفت حج گذارد و زیارت نبی علیه الصلوة والسلام و زیارت

بیت المقدس کرد و بطرف خراسان مراجعت کرد سلاطین از دیار
و ولایتها بملاقات شیخ کمال الدین آمدند و تعظیم کردند و فتوحات
بسیار آوردند چون در دهلی رسید نه سیزده خروار تنکه زر و نقره
و اسباب دیگر نیز آوردند حضرت شیخ نصیر الدین محمود چون نیز ده
شتر از مال و اسباب دیگر و بر فرمود شیخ کمال الدین چندین دنیا چه
کرا آورده حضرت شیخ کمال الدین گفت در راه شنیدیم که حضرت سلطان
المشائخ شیخ نظام الدین رحلت کرد حضرت شیخ نصیر الدین محمود بر
سجاده نشست اگر مفلسی خواهم رفت نیابی مرا مردمان چیزی خواهند
گفت سبب ظاهر حال می بسبب آن معنی آوردیم اکنون در باب علما
و صلحا خرج خواهیم کرد و بخزینه خواهم شد همچنان کرد هر تنکه زر
سپاهی می دادید و علما را که ره بستری داد وی گفت که سپاهی است
قبول کنید هر چه سیر مال برای علما و صلحا و مساکین را داد و
بخزینه شد به وقت تاتار خان هشتاد تنکه وظیفه روزینه پروانه از
دیوان نوشته آورد حضرت شیخ کمال الدین پیش حضرت شیخ نصیر الدین
برد و گفت چه اشارت است شیخ فرمود چون بغیر طلب و قصد شما

وظیفه شد بمنزله فتوح است قبول کنید حضرت شیخ کمال الدین وظیفه
قبول کرد ببرکت نظر مبارک حضرت شیخ نظام الدین و حضرت شیخ نصیر
الدین شیخ کمال الدین از جمله زهاد و عباد و مقتدای وقت شد لله الحمد
والمنة بالخیر والسعادة سعادت قدم بوس حاصل شد فرمودند
هر کسی را چیزی دشواری می افتد باید که هزار کرت یا ذا الجلال و
الاکرام بخواند یا وضو خدای تعالی آسان کند مجرب است و فرمودند اگر
کسی را چیزی مهمی افتد باید که بروح حضرت شیخ نصیر الحق والدین محمود
الاودهی شست و یک مهر فقرا را بدهد بر وسع خود مجرب است
یکی پرسید که سگ را طعام دادن از جهت شفا می باید فرمودند آری
بنده عرض داشت کرد که سگ را شفاعت بسیار است فرمودند آری
بعده بنده گفت اگر کسی سگ را رنج نان دهد از باب وی دور نشود
بعده فرمودند میان سگ و میان انسان نسبت است چنانچه بود بهتر
آدم علیه السلام را چون ابلیس دید غصه کرد و جائی ناف بهتر آدم
علیه السلام نزد بعده ازان جای طین را دور کردند و ازان طین
سگ را کردند بعده فرمودند میان آدمی و میان هر دو هم نسبت است

دران و

دران وقت که از طینت قالب حضرت آدم علیه السلام کرده اند
آنکه باقی مانده ازان باقی خرما کردند بالخیر والسعادة سعادت
قدم بوسی حاصل شد حکایت فرمودند در بیان ملاقات کردن
حضرت شیخ کمال الدین با مولانا عالم سنگریزه ملتانی و بعضی
از احوال او روزی حضرت شیخ کمال الدین بمسجد جامع پالکی نشسته
می رفت دران اثنا جوانی ملاقات کرد حضرت شیخ کمال الدین او را
پرسید از کجا می آئی او گفت از شهر ملتان باز حضرت شیخ کمال الدین گفت
از کدام قبیله و خاندان هستی او گفت از فرزندان سنگریزان هستم باز
حضرت شیخ کمال الدین گفت نام پدرت چیست گفت پسر فلان کسم و
از جهت طلب علم آمده ام شیخ فرمود مردی بزرگ زاده هستی
بعد از اداء نماز جمعه حضرت شیخ کمال الدین او را همراه خود برد درون
خانه رفت مادر حضرت شیخ سراج الدین بی بی صفیه را گفت پسر بزرگ
زاده آورده ایم او را بجای پسر قبول کن جامه و خوردن او
تو بکن و ما او را تعلیم علم بکنیم او قبول کرد چندان مهر و شفقت
می کرد که مادر بر پسر کند حضرت شیخ کمال الدین او را تعلیم و ارشاد می کرد

مولانا یکی از علما اخول شد بعده فرمودند که بندگی حضرت شیخ جمن
قدس سره فرموده اند چون حضرت شیخ کمال الدین و حضرت شیخ لطیف
الدین یکجا بزیارت خانه کعبه رفتند هر دو حضور بودند در کعبه هر دو
وعده کردند که در شهر دهلی برویم اگر معین شویم درمیان ما و شما قرابتی
شود داین وعده هر دو اولیا قبول کردند چون در شهر دهلی آمدند هر دو
معین شدند حضرت شیخ لطیف الدین را حضرت شیخ یحیی شد و حضرت شیخ
کمال الدین را هم پسر شد چون شیخ یحیی بزرگ شد نکاح کردند پس حضرت
شیخ کمال الدین را دختر شد میان ایشان قرابت نشد پس حضرت شیخ یحیی را
دختری بی بی صفیه شد حضرت شیخ سراج الدین با دختر حضرت شیخ یحیی بن حضرت
شیخ لطیف الدین نسبت کردند و بدان سبب میان اولاد ایشان مصاهره
جاری شد حکایت حضرت شیخ کمال الدین چون زیارت خانه کعبه
کرده باز در دهلی آمد حضرت شیخ نصیر الدین محمود فرمود اگر شما هم
حضور خواهید ماند پس نسل نخواهد شد اگر شما معین شوید پس نسل بیشتر
شود حضرت شیخ کمال الدین سخن حضرت شیخ نصیر الدین قبول کرد معین شد
بعده شش سال با منکوحه الفت نشد زیرا چه او سیاه فام بود روزی

حضرت شیخ نصیر الدین حضرت شیخ زین الدین پسر خواہر بزرگ خود را فرمود
کہ یک خانہ را ست بکنید چون حضرت شیخ زین الدین خانہ مرتب کرد حضرت
شیخ نصیر الدین بعد ادای نماز جمعہ دران خانہ آمد حضرت شیخ کمال
الدین و منکوحہ او ہر دو را طلبید و گفت این خانہ شما را دادیم
درین خانہ باشید و فرمود مردمان ہر زنگ نظر می کنند و نظر
بر شکم این عورت می کنند بجان یکجا نہ ادبیان شکم این عورت
پیدا شوند بہ برکت نفس ایشان اولاد شیخ کمال الدین علما
و صلحا شنند و می شوند بعدہ فرمودند کہ حضرت شیخ جمی قدس
سرہ فرمودہ اند کہ پسران شیخ کمال الدین سہ بودند و یک دختر بود
برادر بزرگ شیخ نظام الدین او دانشمند شدہ بود روزی
در مجلس رفت انجا با دانشمندی بحث کرد او گفت شیخ زادہ
جوان بمیری ہم دران وقت تب در اندام او آمد در خانہ رسید
و مرد دوم پسر شیخ نصیر الدین ادبش شیخ کمال الدین دانشمند شدہ
بود ازو یک پسر شدہ بود شیخ میران نام او و ارادت سید محمد
گیسو دراز او دروہ خلافت یافت و اولاد او در شہر کلبرگہ

ما نده است مدفن او هم اینجا است کما ابتنی والله اعلم سیوم پسر
شیخ سراج الدین مذکوره اوبالاخر پیر شده و دختر او در خانه پسر
شیخ برهان الدین محفوری بود از وی فرزندانند و خواهر شیخ کمال
الدین در خانه ملک حمید الدین سغانی بود پسر او ملک خطیر الدین
از جلال خان منقول است که معتاد بود که حضرت شیخ نصیر الدین
محمود قدس سره در رهای بنگال نعلین چوبین برای خلقی نذر می داد هر
یکی بر سر نهاده سلام کرده می رفت ملک خطیر الدین را نیز نعلین
مرحمت شد او بر سر ننهاد و سلام نکرد مادر او بر سر او نعلین نهاد
و سلام کنانید حضرت شیخ فرمود اهل دنیا خواهد شد او یکی از امرای کبار شد
جلال خان از فرزندان اوست و مدفن او در شهر پتنی در روضه
حضرت شیخ حاجی رجب کوریاست بوده فرمودند که رحلت حضرت شیخ
کمال الدین در ربیعت و نصف ماه ذی القعده سنه ست و خمسین و
سبعمائه بدار القرار شد علیه الرحمة والغفران کرامات و مقامات
او بسیار است هم برین مختصر کرده شد والله اعلم بالصواب المجلس
بالخیر والسعادة سعادت قدم بوس حاصل شد فرمودند جد من شیخ نصیر

الدین بن شیخ مجدالدین جد این فقیر رحلت فرموده بنو بهار الفزار
والد و عم شیخ ابو محمد و دو عمه بی بی خوبزا جیو و بی بی طوبزا
طهوری که داشتند بی بی خوبزا جیو را نکاح کرده بودند با علی خان
ولد نصیر خان فاروقی از ایشان دختر شد راجی عالم خان با
تاجخان فاروقی نسبت شد اولاد ایشان در برهانپور است
والد و عم خورد بودند شیخ جمن همراه کرده بچاپانیر بردند والده
جده این فقیر را هم بردند چون چند روز در چاپانیر شد جده این
فقیر عاجز شده حضرت شیخ جمن را فرمودند که ما در اینجا ابا برویم
ما را مشکل می شود شیخ جمن فرمودند شما عجب می شنید کار پادشاهان مشکل است
مردمان شیخی شیخی ها می مانند شما بچند روز عاجز شدید بعده شب
جمعه جده خواب دید که بزرگی شیخ نصیر الدین آمدند و می گویند که ترا
مشکل می شود کندوری از جهت بزرگواران ما تبرک بکنی تا کارت
زود شود ده و نیم سیر آرد گندم ده و نیم سیر گوشت دو سیر و ربع
روغن ستوریه پیش تا کار تو زود شود بعده چون بیدار شدند
شیخ جمن را گفتند خوردگان را ببرید شیخ جمن فرمودند امروز روز

جه است سلطان ملاقات بکسی نمی کنند ایشان گفتند شما ببرید شیخ
جمن فرمودند اگر بندگی عم من چیزی گفته باشند خوب است والا نه
ایشان گفتند آری ما اینچنین خواب دیده‌ایم شیخ جمن همراه کرده
رفتند دیدند سلطان محمود بر در وسه مردمان ایستاده اند گفتند
شما باشید تا خبر کنم شیخ جمن رفتند خدمتگاران سلطان محمود دیدند
گفتند شما اینجا چرا آمده‌اید یک کنیزک بود او گفت میان رحلت
فرموده‌اند و شیخ جمن خبر کردن رفتند او شان گفتند بخبر چه حاجت است
و بندگی شیخ جمن را گفتند شما همراه کرده بروید و در باز اگفتند شما
ایشان را هیچ نگوئید چون شیخ جمن و والد و عم شیخ ابو محمد رفتند سلطان
فرمود که فرزندکان کیستند شیخ جمن فرمودند عم من بندگی شیخ بصیر الدین
رحلت فرمودند سلطان محمود بسیار افسوس کردند و گفتند که مرا بسیار
اشتیاق ملاقات بود اما چه کنم که ملاقات نکردم بعده فرمودند
چه وظیفه بود شیخ جمن فرمود یکهزار روپیه تنکه و تنکه را بچهار
مبلغ شدی و ارزانی لانهایت و دران وقت نادر کسی بود که
گوشه نشینی باشد و اینچنین وظیفه بود و ازینها برای ذات خود چیزی

تصرف نکردی وطلب زیادت نکردی بلکه انکار کردی وعادت بود
که نصف مؤزر داشت کردند سلطان محمود نه ملک حمید الملک را
که تمام وظیفه بر هید و مقدار دوازده سوار فاضل بر هید حمید
الملک فرمودند که ایشان شیخ زاده اند ایشان را خواندن باید
چون جاگیر پادشاه کنند خواندن ایشان فوت شود بعده سلطان
گفتند بر هید بعده ملک حمید الملک همین فرمودند بعده سلطان
فرمودند همین مقدار که است بر هید وتمامه حمید الملک بود که سلطان
چیزی حضور فرمودند آن کار رض کردند تا دیگری پروانگی بر حیر
ودران مجلس ملک یوسف حاضر بودند ملک یوسف فرمودند که
ملک حمید الملک فرمان پادشاه می شود که مقرر داشت ایشان تمام
بر هید ملک حمید الملک فرمودند خوب باشد چون شیخ جمن آمدند دیگر
طعام مهیا شده است بندگی شیخ جمن فرمودند که شما سیر و بر بعده
والد و عم و جده در احمداباد آمدند بعد از چند روز کار دیگر
کرده شیخ جمن فرمان کرده زود آمدند بعده فرمودند که هر کرا چیزی
مشکل می شود می باید که این طعام بکنند کار تمام شود بی بی خوندزا

طهوری بی را نسبت بابیوی ما کبیر شد از فرزندان سید حسینی مشهدی
از ایشان یک دختر شد راجی فاطمه اولاد ایشان در برهانپور است
بعده فرمودند که شیخ لطیف الدین بن شیخ محمد الدین از جوانی فقیر
شیخ نصیر الدین خورد بودند و بسیار بزرگ بودند در باغ خان بزرگ
که گنبذ کلان کنانیده است بسیار معتقد ایشان بود روزی بخدمت
ایشان آمده بود سیدی بشیر حبشی غلام خان ایستاده بود و
بسیار سرکش بود ایشان گفتند که این خوردک بسیار خوب خواهد شد
خان گفتند که من ازین عاجزم بسیار سرکش است لفظ مبارک ایشان
در سیدی بشیر اثر کرد همان زمان در گوش خان عرض کرد که من مرید
شیخ خواهم شد همان زمان مرید شد پس چند روز چنان با حق تعالی مشغول
شد که یکی از اولیا گشت و مشهور در صلاحیت گشت خان آزاد
کرد و گفت که مرا باین غلام فخر شد بعده فرمودند حضرت ما شیخ
نصیر الدین چهل چهل روز طعام نخوردند بر برگ ترب افطار کردندی
بعده فرمودند که بی بی عائشه بنت حضرت شیخ عزیز الله بسیار کلان
بودند صاحب حال بودند فرمودند که مرا معلوم شده است که هر که چهل روز

از روح حضرت شیخ نصیر الدین طعام خورانند خدای تعالی ایمان او
بسلامت برارد [illegible] فرمودند که چون میان علم الدین که عالم
مخول بودند رحلت فرمودند میان برکت جوانی و میان احمد میران
و میان حسن نعم الله از شاگردان ایشان بودند میان برکت و
میان احمد پیش میان تاج محمد خواندن شروع کردند و میان حسن
پیش شیخ نصیر الدین آمدند شیخ نصیر الدین بعد شصت سال درس
ترک کرده بودند ایشانرا گفتند که شما را احتیاج جز کشیدن
نمانده است مطالعه کنید هرچه مشکل شود از ما حل کنید ایشان چنانک
کردند و از جمله شاگردان شیخ نصیر الدین میان ابراهیم بودند
و در زبان ایشان اندکی بستگی بود و ایشانرا عطا کله می گفتند
شیخ نصیر الدین گوشه نشین بود با کسی ملاقات کم می کردند و با حضرت
شیخ احمد کهتو بسیار الفت داشتند [illegible] بالجمله السعادة سعادت
قدم بوس حاصل شد مرا فرمودند که تو از حق تعالی طلب کن که خدای
تعالی رزق بی منت بدهد و در بدر نکند و حق تعالی توفیق بدهد
بر اعمالها که در آن خشنودی حق تعالی باشد بعده فرمودند که این

دعا بخواند رب اغفر وارحم وتجاوز عما تعلم فانک انت العلی الاعلم

المجلس بالخیر والسعاده سعادت قدم بوس حاصل شد فرمودند

که حضرت شیخ عزیز الله و حضرت شیخ نصر الله و حضرت خواجه رکن الدین

مریدان حضرت خواجه محمد زاهد بودند و حضرت خواجه محمد زاهد وقت رحلت

بحضرت شیخ عزیز الله و حضرت شیخ نصر الله را گفتند که شما خوانید

که شیخ رکن الدین و ما مرید یک پیر هستیم حضرت شیخ رکن الدین را بجای

پیر می دانید و شیخ رکن الدین را هم همچنین گفت ولی بجای مخدوم زاده

نفرمودند بعده حضرت شیخ عزیز الله و حضرت شیخ نصر الله چنان ادب

کردند بحضور مرید کند ادب پیر تا حد که کلاه حضرت شیخ عزیز الله و حضرت

شیخ نصر الله یکی شده هردو آمدند و از حضرت شیخ رکن الدین پوشیدند

المجلس بالخیر والسعاده سعادت قدم بوس حاصل شد فرمودند روز جمعه

تاریخ بستم ماه ذی قعده این فقیر شب جمعه نکاح برادرم شیخ قطب محمد

رفته بودم روز جمعه آمدم تسلیم کردم فرمودند که مرا امشب در وقت

آب خوردن آب که با سنه هی جوشانیده بود آواز آمد که تو هر وقت که

آب می خوری ترا ثواب بسیار می کنند منوش حاملو شدم بت بیا آمد و

حرارت هم بسیار شد که شرح نتوان کرد بعده آواز آمد که تو آب بفرح
مخور بلکه آب بسبو بخور تا که تب تو برود ما آب بسبو خوردیم تب
فی الحال رفت بعده اندکی غنودن آمد دیدیم که حضرت قطب الاقطاب
شیخ نصیر الحق والدین محمود آمدند و بالای تخت پوش نشستند و فرمودند
شما بر سر ما آمدید و بر چشم ما آمدید چه ایشان دغدغه توجه سفر بحضرت
شهر ابرجال دهلی داشتند انشاء الله تعالی حق سبحانه و تعالی شما را
هیچ ما خواهد کرد بلکه از ما بلند تر خواهد کرد بعده بنده گفت مرا همین
بس است که گناهان ما صغیره و کبیره عفو شوند این فتوحات که
شده است از شومیت گناه ما شده است بعده قطب الاقطاب
فرمودند که ما حضرت رسالت محمد مصطفی صلی الله تعالی علیه و علی
آله وسلم را عرض خواهیم کرد گناه تو عفو شوند بعده بنده را
یعنی جامع این مجالس را فرمودند که ما چندان مرا بیشتر الحفظ بودم
تو قبول کردی توبه پایه کرد بعده فرمودند که در دل من گذشت
حضرت مخدوم قطب الاقطاب بر آیه قرآن عمل کنند فاستغفروا
الله واستغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحیما بعده چشم

پر آب شد بعده فرمودند که حضرت قطب الاقطاب فرمودند که شما تفسیر
کرده اید که نام او محمدی است مردمان می گویند وخواهند گفت که شما در
تفسیر نام کسی اهل دنیا یا پادشاه درج کنید شما هشیار باشید مبادا
دران تفسیر نام کسی درج شود همین که شما برای حق سبحانه کرده اید
همین برای حق سبحانه باشد زیرا که این فیض محمد مصطفی است صلی الله
تعالی علیه وسلم بعده حضرت قطب الاقطاب فرمودند که شما حاشیه می نویسید
بر تفسیر قاضی قدس سره و در دیباچه آن حاشیه اگر درج کنید
رضاء شما و هرچه شده است بس است بزیادت نوشتن خیال مکنید
لله الحمد والمنة بعده بنده را گریه آمد چه فرموده بودند که درویشی حالات
که در عادت وی اخفا باشد اگر پیش مردمان بگوید معدوم شود که مرگ
وی نزدیک آمده است انا لله وانا الیه راجعون بالخیر
والسعادة سعادت قدم بوسی حاصل شد شیخ ما در زحمت رحلت یعنی
گفتند الله الله و لا اله الا الله محمد رسول الله و شیخ نصیر الدین چون
وقت رحلت نزدیک آمد از یک پهلو به پهلوی دیگر شدند و حرارت
غالب شد دیگر کسان حاضر بودند سوی من دیدند و فرمودند فاطر

۱۰
المجهز

السموات والارض انت ولیی فی الدنیا والاخرة توفنی مسلما و
الحقنی بالصالحین این فقیر گفت آری پس گفت وقت ظهر شده است
فقیر گفت نشده است بعده بجانب چپ غلطیدند و دست بر پشت
می نهادند و چادر کنار گرفتند و یک لحظه داشتند و گفتند اللهم
مالک الملک پس بر جنب راست شدند و گفتند اشهد ان لا اله
الا الله محمد رسول الله و جان بحق تسلیم کردند در تاریخ بیست و هشتم
ماه ذی قعده روز شنبه سنه اثنی و ثمانون و تسعمائه هجریه و النبویه
این مادر شیخنا مخدومة النسا بی بی خدیجه قرآن یاد داشتند در ماه مبارک
رمضان در تراویح یاد می خواندند بنت میان بشر ملک بن شیخ یوسف
بن شیخ حبیب الله عرف شیخ بدن بن شیخ عطاء الله المعروف بشیخ امن بن
شیخ نصر الدین بن شیخ یحیی بن شیخ لطیف الدین المذکور قدس اسرارهم
و مادر این فقیر امة الغنی بنت شیخ عطاء الله بن شیخ امان الدین بن شیخ
رفیع الله بن شیخ سعد الدین بن شیخ عزیز الله بن شیخ یحیی بن شیخ لطیف
الدین المذکور من تلامید شیخ حسن محمد مرحوم میان شیخ محبوب حسینی
و میان کبیر محمد بن عبد المقتدر بن بندگی میان حسن نعم الله و میان نوح

قدس سرهما

ومیاں عبد الرزاق ومیاں قاسم ومیاں داود ومیاں ایوب و
سید جان محمد وسید لطیف وسید عبد الوهاب ومیاں علی عباسی
ومیاں پیر محمد ومیاں عبد الکریم ومیاں اسمعیل وغیرهم

تمام شد ملفوظات حضرت جد کی قطب الاولیا
شیخ حسن محمد بید العبد الفقیر الی رحمة الله المجید
فخر رکن الدین عبد الرشید ابن سراج الدین
ابن قطب الاقطاب شیخ محمد ابن قطب الاولیا
المذکور وقت ضحی روز دوشنبه تاریخ
دهم ماه جمادی الثانی سنه ۱۱۶۰